

زندیق‌گری و زندیق‌ستیزی در عصر عباسی بر اساس نظریه فبور

شهناز یزدان‌پناه^۱

رضا دهقانی^۲

نعمت‌الله احمدی نسب^۳

چکیده

الحادگری در عصر عباسی مفهومی متفاوت و گسترده‌تر از دوره‌های پیشین داشت. در این دوره ملحد به مفهوم خدا ناباور یا انکارکننده‌ی نبوت نبود. بلکه ملحدان از دیدگاه خلفا و کارگزاران آنها کسانی بودند که نگرش‌ها و باورهای سیاسی و مذهبی‌شان در تعارض با دین اسلام بود و خلفا برای پاسداشت شریعت و حفظ وحدت امت اسلامی سرکوب آنها را واجب و جایز می‌دانستند. این ملحدان که اغلب آنها را زندیق می‌خواندند از گروه‌های مختلف اجتماعی با نگرش‌های متفاوت بودند. جریان‌های فکری الحادی در قالب جنبش‌های سیاسی و اجتماعی نمود می‌یافت و مبارزه با آنها مهمترین دغدغه‌ی خلفا بود. در حالی که بسیاری از آنها ماهیت مذهبی نداشتند بلکه جنبه‌ی فرهنگی و اقتصادی داشتند. هدف از این پژوهش، تحلیل رویکردهای خلفا و اندیشمندان عصر عباسی در مبارزه با زندیق‌گری و ارتباط آنها با فضای فکری و اعتقادی حاکم بر جامعه‌شان است. این مقاله در پی پاسخگویی به این سوال است که چرا عباسیان همواره تلاش می‌کردند جنبش‌ها و جریان‌های فکری را با دو رکن دین و زندقه پیوند بزنند؟ در این نوشتار برای درک و دریافت مفهوم زندیق‌گری از نظریه‌ی لوسین فبور استفاده شده است. فبور در کتاب معروفش به تحلیل الحادگری در قرون وسطی پرداخته و آن را از دیدگاه اجتماعی و سیاسی بررسی کرده است. روش تحقیق در این مقاله علی و و شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی

زندیق، خلافت عباسی، غزالی، اشعریان، فبور، شیعیان.

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: shyazdan69@gmail.com

۲. دانشیار گروه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: rdehghani@ut.ac.ir

۳. استادیار، گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: nematahmadi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۴ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۱/۲۷

طرح مسأله

مبارزه با زندقه به عنوان جریان‌ی الحادی در عصر عباسی موضوعی پر اهمیت بود. به طوری که اندیشمندان آن عصر جریان زندیق‌گری را که در قالب جنبش‌ها و جریان‌های فکری مختلف نمود می‌یافت، بزرگترین تهدید برای شریعت اسلام و وحدت امت اسلامی می‌دانستند و خلفا را به کشتار آنها ترغیب می‌کردند.

در صدر اسلام معیار کفر و ایمان اعتقاد به خدا و نبوت پیامبر اسلام بود. ولی با گذشت زمان مفهوم الحاد گسترده‌تر شد و گروه‌های بسیاری از طبقات اجتماعی را در بر گرفت. این گروه‌ها که اهداف و نگرششان متفاوت از یکدیگر بود از دوره‌ی عباسی به زندقه شهرت یافتند. عباسیان آنها را تاویل گران قرآن، بدعت‌گذاران، نا آگاهان به شرع اسلام، احیاگران فرهنگ و سنن و دین ایرانی، معتقدان به ثنویت و مانویت و غیره می‌خواندند.

تمام این گروه‌ها از نظر خلفا و اندیشمندان آن عصر زیر مجموعه‌ی مخالفان شریعت و انکار کنندگان نبوت بودند که به عنوان زندیق سرکوب می‌شدند و کشتارشان جایز و مشروع بود. در حالی که بسیاری از آنها بر اساس تعاریف ارائه شده در قرآن و شاخص‌های صدر اسلام مسلمان به شمار می‌رفتند. سوال مطرح شده این است که چرا عباسیان تلاش می‌کردند همواره جنبش‌ها و جریان‌های فکری را با دو رکن دین و زندقه پیوند دهند؟ در حالی که اکثر جنبش‌ها و جریان‌های فکری آن عصر ماهیت مذهبی نداشتند. بلکه برخی از آنها جنبه‌ی اقتصادی، برخی جنبه‌ی فرهنگی و برخی دیگر جنبه‌ی سیاسی داشتند. ولی عباسیان با تبلیغات گسترده آنها را مخالفان دین اسلام معرفی می‌کردند. فرضیه: گستردگی نگرشها و باورهای دینی و سیاسی مخالفان که در تضاد با معیارهای حکومتی بود عباسیان را بر آن داشت که بیش از گذشته با توسل به تقدس‌گرایی مخالفان خود را گروهی زندیق بنامند.

هدف از این پژوهش تحلیل رویکردهای خلفا و کارگزاران عصر عباسی در باب مبارزه با الحادگری و ارتباط آنها با فضای فکری و اعتقادی حاکم بر جامعه‌شان است. تا از

این طریق در بایم فضای فکری و اعتقادی حاکم بر جامعه تا چه حد بر رویکردهای آنها تاثیر گذار است. روش به کار گرفته شده در این نوشتار کتابخانه‌ای و تحقیق بر اساس تحلیل علی است.

کتابها و مقالات بسیاری درباره الحاد و زندیقگری نوشته شده است. هر یک از آنها با نگرشی متفاوت گوشه‌هایی از جریان زندقه را آشکار کردند. رضازاده لنگرودی^۱ در کتابش فصلی را به زندقه اختصاص داده است که برای شناخت منابع زندیقگری پر اهمیت است. مجتبی مینوی^۲ و حامد عمویی^۳ مقالاتی درباره‌ی زندقه نوشته‌اند که شامل اطلاعاتی کلی است. تورج تابان^۴ در مقاله‌ای مفهوم و معنای زندیقگری را بررسی کرده است. محمد زارع در مقاله زندیق^۵ و محمد شعبانپور در مقاله دفاع امام صادق (ع) از قرآن در برابر شبهات زنداقه^۶ مطالبی قابل توجه‌ای در باب زندقه نوشته‌اند. حمیدرضا مطهری^۷ و سید سعید رضا منتظری^۸ هر یک کتابی درباره‌ی زندقه نوشته‌اند، ولی بیشتر مطالب این کتابها درباره‌ی زندیقان دهری و ثنوی مذهب است.

وجه تمایز این مقاله نسبت به دیگر مقالات استفاده از نظریه‌ی فیور (۱۸۷۸-۱۹۵۶)^۹ در باب الحادگری است. او در کتاب معروفش به نام «دین رابله: الحاد در قرون وسطی»^{۱۰}

-
۱. رضازاده لنگرودی، رضا، ۱۳۹۸، جنبش‌های اجتماعی در ایران پس از اسلام، تهران، فرهنگ نشر نو
 ۲. مینوی، مجتبی، پاییز ۱۳۸۷ «غزالی طوسی»، فصلنامه پاژ، سال اول، شماره
 ۳. عمویی، حامد، کلاتتری، مسعود، بهار ۱۳۹۲، «بررسی تطبیقی دو سیاستنامه: سیرالملوک و نصیحه الملوک»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره بیست و دوم
 ۴. تابان، تورج، بهار ۱۳۶۶، «زنداقه در سده‌های نخستین اسلامی»، ایران نامه، شماره ۱۹
 ۵. زارع، محمد، «زندیق»، ۱۳۹۵، دانشنامه جهان اسلام، ج ۲۱، تهران، انتشارات بنیاد دائره المعارف اسلامی
 ۶. شعبانپور، محمد، «دفاع امام صادق (ع) از قرآن در برابر شبهات زنداقه»، سراج منیر (دانشگاه علامه طباطبایی)، شماره ۲، بهار ۱۳۹۰
 ۷. مطهری، حمیدرضا، ۱۳۹۷، زندقه در سده‌های نخستین اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
 ۸. منتظری، سید سعیدرضا، ۱۳۸۹، زندیق و زندیقان، تهران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب

9. FEBVER, LUCIEN

10 - FEBVER, LUCIEN, LE PROBLEME DE L'INCROYANCE; LA RELIGION DE RABLET, (1942). ALBIN MICHEL

به تحلیل الحادگری در این دوره پرداخته و آن را از زوایای مختلف سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار داده است. تحلیل زندگی‌گری در عصر عباسی و مقایسه‌ی تطبیقی آن با الحادگری در قرون وسطی نشان می‌دهد، همانند آنها و شاخص‌های مشترک بسیاری میان این دو دوره تاریخی وجود دارد. فور این شاخص‌ها را محدود به زمان یا مکان جغرافیایی خاصی نمی‌داند، بلکه معتقد است تمام جوامع دین سالار گذشته از این ویژگی‌ها برخوردار بودند.

از منظر فبور در چنین جوامعی صاحبان قدرت با استفاده‌ی کارکردی از دین جامعه را به سوی استبداد سوق می‌دادند. به گفته‌ی او این جوامع دارای سه شاخص اصلی بودند که عبارتند از: ۱. تقدس مقام و منصب صاحب قدرت به عنوان نماینده خدا و جانشین پیامبر بر زمین. ۲. تقدیس کلام و عقاید صاحبان قدرت برای سرکوب عقاید دگر اندیشان و مخالفان حکومت. ۳. تبلیغ و ترویج تقدس‌گرایی و تحمیل آن بر طبقات مختلف اجتماعی، برای جذب دینداران متعصب و مبارزه با جریان‌های سیاسی و اجتماعی مخالف حکومت به عنوان جریان‌های الحادی. این شاخص‌ها در جوامع دین سالار گذشته، سیاست و اقتصاد و فرهنگ و حتی مذهب را تحت تاثیر قرار می‌داد.

در واقع در جوامع دین سالار گذشته، عملکرد افراد چه در زمینه‌های سیاسی و چه اجتماعی زمانی مشروعیت می‌یافت که در راستای اهداف حکومت باشد. همچنین منزلت و اعتبار اجتماعی افراد بستگی به میزان وابستگی و علاقه‌مندی آنها به پذیرش یا عدم پذیرش معیارهای تعریف شده از سوی حکومت داشت. در واقع عصر عباسی دوره‌ای بود که در آن خلفا و کارگزاران آنها با حمایت برخی از اندیشمندان به آسانی می‌توانستند مخالفان‌شان را با حربه‌ی دین به عنوان گروه‌هایی ملحد سرکوب کنند. آنها با تبلیغ و ترویج تقدس‌گرایی و مشروعیت بخشیدن به عملکردهای خلیفه به عنوان نماینده خدا و جانشین پیامبر اسلام او را از هر خطا و اشتباهی مصون دانستند. به طوری که مخالفت با خلیفه و حاکمانی که مشروعیت خود را از او دریافت می‌کردند در شمار کفر و زندقه بود.

الف) مشروعیت خلافت و پیوستگی آن با جریان زندیقگری

در اواخر دوره‌ی اموی مخالفان حکومت، برای براندازی امویان با یکدیگر متحد شدند، گرچه هر یک از آنها اهداف خاصی را دنبال می‌کردند. بعد از به قدرت رسیدن خاندان عباسی یکی از مهمترین دغدغه‌های حکومت آن بود که چگونه قدرتهای مختلفی را که هر یک بنا بر منافع خاصی علیه امویان قیام کرده بودند متحد کنند. خاندان عباسی برای رفع این مشکل از همان آغاز برای مشروعیت بخشیدن به حکومتش از شعارها و نمادهای اسلامی بیش از گذشته استفاده کرد. آنها برای به اطاعت واداشتن شریعت مداران، مدعی بودند طبق نص صریح آیات و احکام قرآنی و احادیث و فرامین پیامبر(ص) به عنوان یکی از افراد خاندان نبوت، هدایت و رهبری امت اسلامی را بر عهده دارند. پس امت باید اقتدار روحانی و معنوی خلیفه را به رسمیت بشناسد و این اصل را بپذیرد که امنیت و آسایش آنها در گروی اقتدار روحانی خلیفه و قدرت نظامی سلاطینی است که مشروعیت خود را از خلیفه دریافت کردند.

در این دوره معیار مومن بودن بر اساس میزان فرمانبرداری از خلیفه ارزیابی می‌شد. علت آن را باید در گستردگی جامعه‌ی اسلامی جست و جو کرد. در دوره‌ی اسلامی با گسترش مرزهای جغرافیای جهان اسلام و اقوام و فرهنگ‌های مختلفی که به این جهان راه یافتند، نیاز به قوانینی بود که بر اساس آن بتوان این امپراطوری عظیم را اداره کرد و مخالفان را با هر عقیده و نگرش تحت انقیاد درآورد. یکی از مهمترین و پراهمیت‌ترین این قوانین اطاعت از خلیفه در مقام اولی الامر و جانشین خدا بر زمین بود. زیرا در آن دوره خلافت تجسم واقعی حکومت اسلامی به شمار می‌رفت که هم حافظ شریعت بود و هم نگاهدارنده‌ی وحدت امت اسلامی.

در اواخر قرن سوم تا چهارم هجری با ظهور مذهب اشعری و گرایش خلفا و حکام به این مذهب، اندیشمندانی مانند امام الحرمین جوینی و قشیری برای دفاع از عقاید اشعری کتابهایی تالیف کردند. آنها در این کتابها مذهب شافعی- اشعری را بهترین مذهب و پیروان آنها را مسلمانان واقعی معرفی کردند. در قرن چهارم و پنجم هجری با گسترش و تثبیت مذهب اشعری، بحث در زمینه‌ی مبانی قدرت و مشروعیت خلافت در میان فقیهان و

متکلمان به طور نظامند آغاز گردید و برخی از اندیشمندان در تالیفات‌شان بر اساس نگرش اهل سنت به دفاع از خلافت پرداختند. آنها مخالفان خلافت را بدعت گزارانی دانستند که برای دفاع از دین و وحدت بخشی مسلمانان کشتار آنها امری مشروع و واجب است. گر چه پیش از قرن چهارم هجری هم کشتار ملحدان و بدعت‌گذاران امری رایج بود، ولی در قرن چهارم و پنجم هجری اندیشمندانی مانند ماوردی و غزالی آن را بر شالوده‌ی مذهب خاصی که همان مذهب شافعی - اشعری بود بنیاد نهادند.

نگارش این کتابها در واقع نوعی جواز شرعی بود که به خلفا و حکام این امکان را می‌داد تا برای مشروع جلوه دادن کشتار مخالفان از آنها استفاده کنند. ماوردی یکی از مشاورین خلیفه بود که عزل و نصب قضات را بر عهده داشت و در نظامیه بغداد تدریس می‌کرد. او با تالیف کتاب احکام السلطانیه کوشید از مشروعیت خلافت عباسی در برابر مخالفان بر اساس چارچوب حقوقی و شرایط سیاسی آن دوره دفاع کند. ماوردی واگذاری حکومت به صاحبانش را بر پایه‌ی قانون شرع و فرمان خداوند می‌دانست که در قرآن فرموده است: «یا ایهاالذین امنوا اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم»^۱. (ماوردی، ۱۳۸۳، ۲۲). ماوردی با بیان این آیه به عنوان قانون شرع بر این اعتقاد بود که خداوند ما را مکلف به اطاعت از اولی الامر کرده و آنان امامانی هستند که برای رهبری تعیین شده‌اند و نمی‌توان امامی را که از روی استحقاق انتخاب شده بر کنار کرد و شخصی افضل را به جای او نشانده (همان، ۴۰-۴۶). تاکید ماوردی بر ضرورت انتخاب امام و بحث فاضل و مفضول موضعی بود در برابر شیعیان زیدیه، اسماعیلیه و امامیه که خواهان برکناری خلیفه بودند و او را غاصب می‌دانستند.

یکی دیگر از حامیان خلافت عباسی و سلاطین سلجوقیان، خواجه نظام‌الملک وزیر ملک‌شاه بود. او که یک شافعی - اشعری متعصب بود، کسانی را که علیه خلیفه عصیان می‌کردند، زندیقانی می‌نامید که هدفشان از میان بردن خاندان عباسی است. او علاوه بر اطاعت از خلیفه، فرمانبرداری از سلاطین سلجوقی را هم امری واجب می‌دانست. غزالی

یکی دیگر از اندیشمندانی بود که به دفاع از خلافت عباسی پرداخت. او امامت را لازم و مشروع می‌دانست و معتقد بود وجود امام بنا بر حکم شرعی لازم و ضروری است «و جوب نصب امام ماخوذ از شرع است نه عقل و ماخوذ از اجماع است» (غزالی، ۱۴۲۳، ۱۷۰). بر اساس این نظریه گروه‌هایی مانند شیعیان که اجماع مسلمانان را برای تعیین خلیفه قبول نداشتند زندیق به شمار می‌رفتند.

این اندیشمندان برای مشروعیت بخشیدن به خلافت عباسی و تاکید بر زندیقگری مخالفان، علاوه بر استناد به قانون شرع و اجماع مسلمین شرایط دیگری را هم برای منصب امامت ضروری می‌دانستند، مانند عدالت، شجاعت و تقوی و نسب قریشی، زیرا به گفته‌ی آنها بر اساس احادیث موجود پیامبر فرموده‌اند: «الائمة من قریش». (ماوردی، ۱۳۸۳، ۱۱۸-غزالی، ۱۳۵۲، ۲۵۹/۱). پس اگر خلیفه‌ای واجد این شرایط بود خلق باید با او بیعت کند و هر کس مخالفت کند باغی است و واجب است او را به حق باز آرند (غزالی، همانجا). هدف این اندیشمندان از عنوان کردن قریشی بودن خلیفه به عنوان یک اصل مهم، مقابله با تبلیغاتی بود که توسط اسماعیلیان در ایران برای به قدرت نشاندن فاطمیان رو به تزايد بود. اسماعیلیان خلافت را حق مشروع فاطمیان می‌دانستند. خلفای عباسی هم برای مقابله با این تبلیغات انتساب خاندان فاطمی را با خاندان پیامبر تکذیب می‌کردند و آنها را قریشی نمی‌دانستند^۱ و با اتهام زندقه آنها را ضد شریعت و مخالف اسلام معرفی می‌کردند.

در واقع غزالی به عنوان نماینده‌ی اندیشمندان کفر ستیز عصر عباسی، تمام گروه‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی را زندیقانی دانسته که با اسلام سرستیز دارند. او حتی توده‌های مردم را هم از اتهام الحاد مبرا ندانست. از منظر غزالی و هم فکرائش تنها مسلمانان واقعی پیروان مذهب شافعی- اشعری بودند و بقیه گروهی بدعت گذار. حتی برخی از آنها مانند نظام الملک «افرادی از فرقه‌های دیگر را که با نفوذش مخالف بودند با اتهام الحادگری یا

۱. در سال ۴۰۲ قمری در روزگار خلافت القادر قضاة بغداد عدم انتساب خاندان فاطمیان را به خاندان پیامبر تصدیق کردند و گروهی از مشاهیر آن روزگار مانند شریف رضی و برادرش مرتضی و دانشمندانی مانند ابو حامد اسفراینی و صیمری و ابو عبدالله ابن نعمان فقیه شیعه به این امر گواهی دادند. ابن خلدون، ۱/ (۴۱).

به سکوت و می‌داشت یا آنها را به قتل می‌رساند» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۱۰۲). فقها و علمای عصر عباسی با نقل احادیثی از پیامبر اسلام، سلاطین غزنوی و سلجوقی را به کشتار شیعیان به عنوان بد دینان ترغیب می‌کردند، مانند احادیثی که قاضی لوکر از ابو امامه از پیامبر نقل می‌کرد که «در آخر زمان گروهی پدید آیند، ایشان را رافضی گویند. هر گاه آنها را ببینید ایشان را بکشید که از مسلمانی دست کشیده‌اند و در شمار کافراند» (خواجه نظام الملک، ۱۳۸۷، ۱۹۷).

چنین احادیثی سلاطین نومسلمان سلجوقی را به کشتار شیعیان و گروه‌هایی از مردم که از آنها حمایت می‌کردند ترغیب می‌کرد و آنها را بر آن می‌داشت که با استفاده از فتواها و جوازهای شرعی در کشتار مخالفان‌شان افراط کنند. به این ترتیب خلفا و سلاطین هم پایه‌های حکومت خود را قدرت می‌بخشیدند و هم برای کشتارها و غارتگری‌های خود دلایل شرعی می‌آوردند. بررسی‌ها نشان می‌دهد اکثریت کسانی که متهم به الحادگری بودند هم خدا باور و هم معتقد به دین اسلام بودند، ولی برداشت آنها از اسلام و قرآن و تعیین جانشینی پیامبر (ص) متفاوت از صاحبان قدرت بود، ولی همواره متهم به الحادگری و زندقه بودند.

شاید گفته شود پیدایش فرقه‌های متعدد اسلامی و جریان‌های فکری گوناگون و گسترش آنها در عصر عباسی سبب گردید، اندیشمندان آن دوره این جریان‌ها را خطری جدی برای اسلام بدانند. به طوری که برخی از آنها گمان می‌کردند با مشروعیت بخشیدن به منصب خلافت می‌توان از ظهور فرقه‌های متعدد و جریان‌های متنوع فکری جلوگیری کرد و با سرکوب آنها و تاکید بر وحدت دینی حکومتی متمرکز تشکیل داد. در حالی که همین کشتارها و عدم تسامح و تعامل با گروه‌ها و فرقه‌های مختلف بیش از گذشته جامعه را به سوی تشتت و پراکندگی سوق داد و پایه‌های خلافت را متزلزل کرد. اندیشمندانی مانند ماوردی و غزالی برای حفظ وحدت امت اسلامی تا آنجا پیش رفتند که حتی غارت و کشتار مردم توسط سلاطین را مشروع دانستند. آنها معتقد بودند خلیفه باید مشروعیت سلاطینی مانند غزنویان و سلجوقیان را به علت داشتن اقتدار نظامی تایید کند. زیرا امکان مبارزه یا برکناری آنها از سوی خلیفه و کارگزارانش ناممکن است، حتی اگر آنها ظالم و

فاسق باشند. استدلال این اندبشمندان آن بود که «اگر خلیفه سلاطینی را که اقتدار نظامی دارند تابید نکند این کار باعث آشوب و فتنه و جنگ داخلی می شود و بی نظمی حاصل از آن بدتر از ظمی است که از سوی حاکم بر مردم تحمیل می شود». (ماوردی، ۱۳۸۳، ۷۷، غزالی، ۱۳۵۲، ۱/۲۵۹).

تنوری ماوردی و غزالی درباره ی پذیرش حکومت های غاصب از سوی خلیفه و چشم پوشی از کشتارها و غارت گیری های آنها می تواند تا حدودی علت گستردگی شورش ها و جنبش های عصر عباسی را قابل درک کند.

غزالی در پند نامه هایی که برای سلاطین و ورزا نوشته است، خود اذعان داشت که وابستگیان حکومتی در حق مردم اجحاف می کنند. او حتی در برخی از نوشته هایش بر علمای ریاکار و جاه طلب خرده گرفته و آنها را ملامت کرده است. علمایی که نقش مهم مشروعیت بخشیدن به حکومت های مستقر و تکفیر مخالفان را بر عهده داشتند و در ازای آن از امتیازات و مقامات اجتماعی اشراف و بزرگان جامعه بهره مند می شدند. در آن زمان مشکلات اقتصادی اهمیت چندانی نداشت، زیرا در جامعه ی دین مدار عصر عباسی همه چیز حول محور دین می چرخید. در این جوامع منافع دین حکومتی بر منافع مردم ارجحیت داشت و برای حفظ وحدت امت و پاسداشت دین اولویت با دین بود، البته دینی که ساخته و پرداخته ی حکومت بود. حتی اگر بخواهیم همدلانه شرایط سیاسی آن دوره را بازسازی کنیم و وجود فرقه های مختلف را خطری برای دین و مانعی برای وحدت امت بدانیم باز هم نمی توانیم استدلالی مستدل برای مفهومی به نام بی ایمانی و خدا ناباوری در عصر عباسی بیابیم.

در واقع موضع دستگاه خلافت و برخی از اندبشمندان عصر عباسی در برابر ملحدان همانند موضعی بود که پاپ و کلیسا در برابر ملحدان قرون وسطی بکار گرفتند. استدلال آنها این بود که «خدای آنها هر خدایی باشد برای ما مهم نیست. زیرا خدای آنها از جنس خدای ما نیست، چون آنها از دین ما نیستند، پس بی خدایند». (فبور، ۱۹۴۲، ۱/۱۲۸). مفهوم خدا ناباوری و الحادگری در عصر عباسی چنین بود.

ب) جریان‌های فکری منسوب به زندیق‌گری

یکی دیگر از شاخص‌های حکومت‌های دین محور بر اساس نظریه‌ی فیور، تقدیس عقاید و سخنان صاحبان قدرت بود. به طوری که هر عقیده یا جریان فکری که مخالف با عقاید رایج حکومتی بود به عنوان جریانی الحادی به شمار می‌رفت. مانند فلاسفه‌ی عصر عباسی که به علت عقل‌گرایی افراطی و تکیه بر عقل بیش از نقل متهم به الحاد بودند. فلاسفه با استدلال‌های عقلی آیات قرآنی را تفسیر و تعبیر می‌کردند، زیرا مخالف جزم اندیشی در دین بودند. در قرن چهارم هجری با ظهور و گسترش مذهب اشعری کشمکش جایگزین عقل و منطق شد. در این دوره «پرداختن به علوم عقلی، اشتغال به ظلمات فلسفه تعبیر می‌شد» (جلالی نائینی، ۱۳۶۲، ۱ / ۳۱).

علم کلام که متکلمان در آن از اصطلاحات فلسفی استفاده می‌کردند مورد نکوهش قرار گرفت و بعضی از محدثان و فقها و متکلمان که بیشتر آنها ایرانی بودند بدعت‌گذار معرفی شدند. کتاب تهافت الفلاسفه‌ی غزالی نزاع قدیم میان فلسفه و دین را به خوبی آشکار می‌کند. غزالی در این کتاب فلاسفه را به کفر و الحاد متهم کرد. او درباره‌ی فیلسوفان می‌گوید: «آنها شرایع را ترک کردند، نماز نمی‌خوانند و شراب می‌نوشند و در ظاهر ادعای مسلمانی دارند» (غزالی، ۱۳۳۸، ۹۱). غزالی فلسفه را خطری برای دیانت می‌دانست و فلاسفه‌ای مانند فارابی و ابن سینا را نکوهش می‌کرد و عقاید آنها را باطل می‌دانست. او مخالف فلسفه مشائی و اشراقی بود و در رد آنها کتابهایی نوشت. این کتاب-ها تا مدت‌های طولانی راه را بر آزاد اندیشی فلسفی بست، به طوری که فلسفه برابر با کفر و زندقه شناخته شد. کفر و بد دینی بر روی فلسفه و فلاسفه باقی ماند و شریعت‌مداران اغلب از روی عقیده و خلفا از ترس آزاد اندیشی و گسترش آن به بهانه‌ی بددینی هر گونه اندیشه‌ای را سرکوب کردند.

علاوه بر فلاسفه گروه دیگر زندیقان کسانی بودند که قرآن و احادیث را بر خلاف تفاسیر رایج تعبیر می‌کردند. این گروه‌ها شامل صوفیان و عرفا، شیعیان به خصوص شیعیان اسماعیلی بودند. اسماعیلیان بر این اعتقاد بودند که قرآن ظاهر و باطنی دارد و فلسفه‌ی امامت تعلیم معارف باطنی دین است که برای دستیابی به آن باید از امام معصوم تقلید کرد.

ولى برخى از اندبشمندان آن دوره تقلبذ از امام معصوم را بدعت مى دانستند. غزالى فرق شبعه را به دبلى تقلبذ از امام معصوم زندبفكرد و بدعت گزار مى نامبذ. او در ابن باره مى گوئذ: «تقلبذ انسان از انسانى دبفكر غير از پيامبر كه پىروى از او ضرورت عقلى دارد، امرى نارواست. بنابراین دعوى شبعیان بر ابن اساس كه به سبب عاجز بودن عقل انسان از درك حقیقت بائذ از امام معصوم كه مصون از خطا و اشتباه است پىروى كرد امرى است گمراه كننده و بهانه اى است برابى گربز از فرامبن الهى» (غزالى، ۱۳۳۸، ۶۵). در آن زمان بكى از اهداف شبعیان اسماعبلى از مطرح كردن پىروى از امام معصوم تبلىغ برابى حكومت فاطمیان بود. علت مخالفت غزالى نبز با عقاید اسماعبلیان به خصوص تقلبذ گرابى آنها به ابن علت بود كه او ابن سخنان را زمبنه سازى برابى خلافت فاطمیان مى دانست كه رقب سرسخت عباسیان بودند. او در باره ی اینكه چرا بائذ شبعیان و پىروان اسماعبلى از تقلبذ گرابى منع شونذ، ولى پىروان مذاهب سنى به آن گردن نهند توضببى نمى دهد.

ولى میتوان حدس زد علت آن ترس از گسترش نفوذ اسماعبلیان بود كه طرفدار فاطمیان بودند و برابى به قدرت رساندن آنها با عباسیان مبارزه مى كردند. در آن روزها به ویژه در دوره المستظهر شبعیان به خصوص اسماعبلیان تهبذبذى برابى خلفا و سلاطبن بودند، زیرا آنها تنها راه رهابى از نابسامانى ها و پربشانى ها را ظهور امام فاطمى مى دانستند. غزالى ابن گروه ها را هم به دبلى عقایدشان و هم به دبلى عدم قبول مشروعبت خلافت و قیام عبیه خلبفه زندبفكرد مى نامبذ. علاوه بر شبعیان اسماعبلى عرفا هم به اتهام تاوبل و تفسیر قرآن ملحد شناخته مى شدند. در آن زمان فقط تعابیر و تفاسیرى مورد قبول حكومت بود كه با عقاید دبن حكومتى كه مذهب شافعبى و كلام اشعبى بود هم خوانبى داشته باشد و دبفكر تفاسیر بدعت به شمار مى رفت.

بر اساس نظربه ی فبور بكى از وبژگى های حكومت های تمامبت خواه دببى در گذشته آن بود كه مى كوشبذند با در انحصار گرفتن تفسیر و تعبیر كلام الهى خود را بر تر از دبفكران نشان دهند (فبور، ۱۹۴۲، ۱ / ۱۳۰). و به توده ها و دببذاران متعصب ابن گونه تفهبن كنند كه تنها آنها قادر به درك و فهم كلام خدابند، تا از ابن طریق خود را در میان خلق مردانى مقدس جلوه دهند. آنها اجازه نمى دادند كسى جز طبقه ی خاص خودشان

کلام خدا را تعبیر و تفسیر کند. زیرا در این صورت تقدس خود را از دست می‌دادند و اندیشمندان دینی جای آنها را می‌گرفتند. به همین علت در این حکومت‌ها ترجمه و تفسیر کلام خدا تنها در اختیار روحانیان بود. آنها به مردم می‌قبولاندند که ترجمه‌ی کلام خدا به دست دیگران باعث رواج و گسترش بدعت می‌شود، زیرا آنها قادر به درک مفهوم واقعی این کلام‌ها نیستند. پس اگر کسانی یافت شوند که ترجمان دیگری از کلام الهی ارائه دهند، بدعت‌گذار و زندیق‌اند.

البته نمی‌توان این واقعیت را منکر شد که در این میان گروهی اندک شمار هم دهری مذهب و ثنوی مذهب بودند. ولی این گروه اندک شمار در مقابل خدا باوران و معتقدان به نبوت، همانند قطره‌ای در میان اقیانوس بودند. در واقع در عصر عباسی هر جنبش یا جریان فکری که هم‌سو با عقاید دین حکومتی و رسمی نبود زندقه نام می‌گرفت و حاکمان با تبلیغات، آنها را گروهی ضد دین معرفی می‌کردند که هدفی جز نابودی شریعت اسلام ندارند. آنها این گروه‌ها را برهم زنده‌ی امنیت و وحدت امت اسلامی معرفی می‌کردند. خلفا و کارگزاران آنها با رواج و تبلیغ تقدس‌گرایی به مردم می‌قبولاندند که هر باور و اندیشه‌ای که در راستای عقاید و باورهای دین رسمی و حکومتی نباشد جریانی الحادی است که باید برای پالایش جامعه‌ی اسلامی تکفیر و سرکوب شود.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۷۱)، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی
۲. اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۴۶)، سنی الملوک و الانبیاء (تاریخ پیامبران و شاهان)، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ
۳. بدوی، عبدالرحمان، (۱۳۹۸)، تاریخ الحاد در اسلام، ترجمه معین کاظمی فر، تهران، انتشارات نگاه معاصر
۴. بویل، جان اندرو، (۱۳۶۶)، تاریخ ایران کمبریج: ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ترجمه حسن انوشه، جلد پنجم، تهران، نشر امیرکبیر
۵. بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۷)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات هرمس
۶. حتی، فیلیپ، (۱۳۸۰)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بدرقه جاویدان
۷. حورانی، آلبرت، (۱۳۸۳)، تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران، انتشارات امیرکبیر
۸. دفتری، فرهاد، (۱۳۸۸)، اسماعیلیه و ایران: مجموعه مقالات، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات فرزانه روز
۹. رضازاده لنگرودی، رضا، (۱۳۹۸)، جنبش‌های اجتماعی در ایران پس از اسلام، تهران، فرهنگ نشر نو
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۳)، فرار از مدرسه، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی
۱۱. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر
۱۲. طریحی، فخرالدین محمد، مجمع البحرین، (۱۳۷۵)، محقق احمد حسینی اشکوری، تهران، انتشارات مرتضوی

۱۳. طقوش، محمد سهیل، دولت عباسیان، (۱۳۹۵)، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، (۱۳۸۷)، ترجمه مجتبی عزیزی، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران
۱۵. ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، (۱۳۳۲)، تهران، چاپخانه خاور تهران
۱۶. غزالی، محمد، (۱۳۱۵)، نصیحه الملوك، مقدمه و تصحیح و حاشیه جلال همائی، تهران، چاپخانه مجلس
۱۷. غزالی، محمد، (۱۳۵۹)، منهاج العابدین، ترجمه عمر بن عبدالجبارسعدی ساوی، تصحیح احمد شریعتی، تهران، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران
۱۸. غزالی، محمد، (۱۴۲۳)، لاقتصاد فی الاعتقاد، شرح و تحقیق انصاف رمضان، بیروت - لبنان، دار قتیبه للطباعه و النشر و التوزیع
۱۹. غزالی، محمد، (۱۳۵۲)، احیاء العلوم الدین، ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ
۲۰. غزالی، محمد، (۱۳۳۸)، المنقذ من الضلال (اعترافات غزالی)، ترجمه زین الدین کیانی نژاد، تهران، بی‌نام
۲۱. غزالی، محمد، (۱۴۱۳)، المستصفی من علم الاصول، ترجمه احمد زکی حماد، بی‌جا
۲۲. فرای، ریچارد، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران کمبریج، از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران، امیر کبیر
۲۳. القرضاوی، یوسف، (۱۴۱۴)، الامام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، بیروت، موسسه الرساله
۲۴. کمپانی زارع، مهدی، (۱۳۹۱)، حیات فکری غزالی، تهران، انتشارات نگاه معاصر
۲۵. ماوردی، علی بن محمد، (۱۳۸۳)، احکام السلطانیه، ترجمه حسین صابری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۲۶. مطهری، حمید رضا، (۱۳۹۷)، زندقه در سده‌های نخستین اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
۲۷. منتظری، سید سعیدرضا، (۱۳۸۹)، زندیق و زندیق، تهران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب

۲۸. نصر، حسن، (۱۳۸۴)، نامه ایران (مجموعه مقالات، مقاله ایران پل زمین و آسمان)، به کوشش حمید یزدان پرست، تهران، انتشارات اطلاعات
۲۹. نظام الملک طوسی، (۱۳۸۷)، ابوعلی حسن، سیاست نامه، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۳۰. همایی، جلال الدین، (۱۳۴۲)، غزالی نامه، تهران، کتابفروشی فروغی
۳۱. همزه‌ای، محمدرضا، (۱۳۸۴)، خاستگاه خیزش، کرمانشاه، انتشارات طاق بستان
۳۲. یحیی‌الدین، شریف، (۱۳۸۷)، فرهنگنامه فرقه‌های اسلامی، ترجمه و پژوهش محمدرضا موحدی، تهران، انتشارات باز
۳۳. یعقوبی، احمد بن واضح، (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ابراهیم

مقالات

۳۴. بشیری گودرزنیا، عباس، (آبان ۱۳۸۹)، "تقدی بر کتاب زنداغه در عصر صادقین (ع)"، کتاب ماه دین، شماره ۱۵۷
۳۵. تابان، تورج، (بهار ۱۳۶۶)، "زنداغه در سده های نخستین اسلامی"، ایران نامه، شماره ۱۹
۳۶. رستمی‌هرانی، علیرضا، (زمستان ۱۳۹۰)، "درآمدی بر جریان‌شناسی زندیقان سیاسی سده‌های نخستین اسلام در فرهنگ حوزه‌ی قرآنی"، پژوهشنامه‌ی تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره اول
۳۷. رفیع، حسین، (بهار ۱۳۹۷)، "فرهنگ سیاسی، یک بررسی مفهومی و نظری"، فصل نامه سیاست، سال پنجم، شماره هفدهم
۳۸. زارع، محمد، (۱۳۹۵)، "زندیق"، دانشنامه جهان اسلام، ج ۲۱، تهران، انتشارات بنیاد دائره المعارف اسلامی
۳۹. شعبانپور، محمد، (بهار ۱۳۹۰)، "دفاع امام صادق (ع) از قرآن در برابر شبهات زنداغه"، سراج منیر (دانشگاه علامه طباطبائی)، شماره ۲
۴۰. عمویی، حامد، کلاتری، مسعود، (بهار ۱۳۹۲)، "بررسی تطبیقی دو سیاستنامه: سیرالملوک و نصیحه الملوک"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره بیست و دوم
۴۱. مینوی، مجتبی، (پاییز ۱۳۸۷)، "غزالی طوسی" فصلنامه پاژ، سال اول، شماره ۳

